

* روزگار کودکی یادش بخیر . . .
روز و شبهای خوشش یادش بخیر . . .
زندگی مثل سلامی ساده بود . . .
زندگانی صبح و شامی ساده بود . . .
سفره‌ی نان و پنیری داشتیم در نداری چشم سیری داشتیم
وقت بخشش دست ما لرزش نداشت . . .
مال دنیا اینقدر ارزش نداشت . . .
آدماش تاب و تحمل داشتند
توکل داشتند . . .

* شاد باش . . .
بگذار آوازه‌ی شاد بودن چنان در شهر بپیچد که . . .
رو سیاه شوند آنانکه بر سر غمگین شدند . . . شرط بسته اند

* بهای سنگینی داده ام تا فهمیدم . . .
کسی را که قصد ماندن ندارد باید . . . راهی کرد

* مانند شیشه شکستم آسان بود اما . . .
دیگر به من دست نزن، این بار زخمی ات خواهم نمود

* دلم گرم خداوندیست که . . .
با دستانم برای یاکریم خانه گندم میریزد . . .
چه بخشنده خدای عاشقی دارم که میخواند مرا . . . با آنکه میدانند
. . . گنهکارم
دلم گرم است . . . میدانم بدون لطف او . . . تنهای تنهایم

* باران همیشه می بارد . . .
اما مردم محو تماشای ستاره اند . . .
نادانی است . . . آنهمه اشک را به يك چشمك . . . فروختن

* خدایا . . .
دست من به آسمان نمی رسد
اما دست تو که به زمین می رسد . . .

* کاش خداوند دستانی را قسمتمان کند که . . .
پاهایش با دیگری راه نرود

* خاطرات همچون چوب های تری هستند که . . .
با آتش زندگی، نه میسوزند و نه خاکستر می شوند

* دیر آمدی باران . . . خیلی دیر . . .
من مدتهاست که از فراق نبودنت خشکیده ام

* ساعتی که در انتظار خوشبختی هستیم . . .
لذت بخش تر از دقایقی است که به خوشبختی رسیده ایم

* از وحشت مرداب خودم دلگیرم . . . بخدا منتظر فرصت یک تغییرم .
. . .

من اگر برکه صفت ماندم و دریا نشدم . . . چه کنم بسته تقدیرم و
بی تقصیرم . . .
مگذارید دگر برسر راهم تله ای . . . من خودم بی تله در دام خودم
زنجیرم . . .

* در هیاهوی زندگی دریافتم . . .
چه دویدن هاییکه فقط پاهایم را از من گرفت در حالیکه گویی
ایستاده بودم . . .
چه غصه هاییکه فقط باعث سپیدی مویم شد در حالیکه قصه ای بیش
نبود . . .

دریافتم کسی هست که اگر بخواهد می شود و اگر نه که نمی شود . . .
به همین سادگی . . .
کاش نه میدویدم و نه غصه می خوردم . . . فقط او را می خواندم

* خود را نرنجان . . .
آنکه بودنت را قدر ندانست لایق حضور در فکرت هم نیست

* از رها کردن نترس . . .
هیچ کس نمی تواند چیزی را که مال توست از تو بگیرد . . .
و تمام دنیا نمی تواند چیزی را که مال تو نیست را برایت حفظ کند
. . .

* آنجا و آنچه را که هستی افکار و باورهایت رقم زده اند . . .
افکار و باورهایت را تغییر بده . . .
تا آنجا و آنچه را که هستی تغییر داده باشی

* مردم اغلب بی انصاف بی منطق و خودمحورند . . .
. . . ولی آنان را ببخش . . .
اگر مهربان باشی تورا به داشتن انگیزه های پنهان متهم میکنند . . .
. . . ولی مهربان باش . . .

اگر درستکار باشی فریب می دهند . . .
. . . ولی درستکار باش . . .
نیکی های امروزت را فراموش می کنند . . .
. . . ولی نیکوکار باش . . .
و در نهایت می بینی هرآنچه هست همواره میان تو و خداوندگار است
نه میان تو و مردم

* دیدن لبخند آنهایی که رنج می کشند . . .
از دیدن اشک هایشان دردناکتر است

* بچه که بودم دردهایم را به يك زبان ناله میکردم . . . همه می
فهمیدند

بزرگ که شدم درد دلها را به صد زبان می گویم . . . کسی نمیفهمد

* هروقت در فریب دادن کسی موفق شدی به این فکر نباش که:
او چقدر احمق بوده

به این فکر کن که او: چقدر به تو اعتماد داشته

* زندگی مثل آب در لیوان ترك خورده می مونه . . . بخوری تموم
میشه، نخوری حروم میشه

پس تا میتونی از زندگی لذت ببر چون در هر صورت تموم میشه

* آسمان چشمانت را برای کسی که معنی نگاهت را نمی فهمد ابری نکن

* خشم مانند طوفان است، بعد از مدتی فرو خواهد نشست.

ولی بدان که حتما شاخه هایی را شکسته است

* دوست واقعی مثل صبح می مونه، همیشه تمام روز داشتش . . .
اما مطمئن هستی که فردا، روز بعد، هفته بعد، سال بعد و تا ابد
هست . . .

* برای دوست داشتن وقت لازم است اما برای نفرت، گاهی فقط يك حادثه
یا يك ثانیه کافی است

* نقش يك درخت پیر را در زندگی بازی می کنم. نمی دانم باید چشم
انتظار بهار باشم، یا هیزم شکن ؟

* اگر سنگ در مسیر رود نباشد صدای آب زیبا نیست

* چه ساده بودم که گمان می کردم دورم میگردند، کسانی که دورم

میزدند

* رسیده ام به حس برگی که می داند باد از هر طرف که بیاید،
سرانجامش افتادن است

* کاش باران به کویر دلمان بیارد تا از رنگین کمانش، پلی بسازیم
برای دیدار

* خسته ام از این زندان، که نامش زندگیست. پس قشنگی‌های دنیا مال
کیست؟

باختم در عشق اما باختن تقدیر نیست ساختم با درد تنهایی مگر
تقدیر چیست؟

* به یادم باش که در یادم بمانی، که ما باهم رفیق بودیم زمانی. .

گذشته ها اگر رفت و گذشتند، ولی در قلب من بازهم، همانی. . .

* تورا ای گل کماکان دوست دارم. به قدر ابر و باران دوست دارم.
کجا باشی، کجا باشم، مهم نیست. تورا تا زنده هستم، دوست دارم

* شاد باش. . . بگذار آوازه شاد بودن چنان در شهر بیچد،
که روسیاه شوند، آنانکه بر سر غمگین شدن شرط بسته اند

* آدمها برای هم سنگ تمام میگذارند، اما نه در وقتی که
درمیانشان هستی. . . نه. . .

آنجا که در میان خاک خوابیدی، سنگ تمام را میگذارند و می روند

* حکایت رفاقت، حکایت سنگهای کنار ساحله که یکی یکی جمعشون
میکنی. . .

بعدشم یکی یکی پرتشون میکنی تو دریا. . .

اما یه وقتایی سنگهای قیمتی گِیرت میاد که هیچ وقت نمیتونی پرتشون
کنی. . .

تو یکی از اونهایی

* من از همه دست کشیدم که توباشی همهام. با توبودن، از همه دست،
کشیدن دارد

* تو بشو ساحل قلبم من میشم ماهی مرده تا بگن به عشق ساحل لب
دریا جون سپرده

* گه گاهي سفرې کن به حوالې دلت، شاید از جانب ما خاطره‌اي منتظر
لمس نگاهت باشد

* همیشه نگاهت به آن بالا باشد تا دلت از آدم‌ها و کاره‌اي این
پایین نشکند

* قلبم فدای آن عزیزي که دنیایي از دلتنگي را به امید يك لحظه
دیدنش به جان می‌خرم

* شاید دور . . . شاید نزدیک . . . فاصله‌اي نیست بین قلبه‌ايي که
به یاد هم می‌تپند

* دلم کار دست است. خودم با فتمش. تارش از سکوت و پودش از تنه‌ايي
. . .

* سقف آرزوه‌اي ما کف آرزوه‌اي دیگری است. دنیا بطور ناجوانمردانه
اي آپارتمان است

*

